پژوهشنامهٔ قرآن و حدیث

Pazhouhesh Name-ye Quran Va Hadith

شمارهٔ ۳۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
صص ۲۵۹-۲۷۹ (مقاله پژوهشی)

No. 33, Autumn & Winter 2023/2024

بازخوانی تحلیلی دیدگاه زیدیه درباره دلالت‌های حدیث معرفت امام

صفدر رجب‌زاده[۱]، مجتبی مرادی مکی[۲]، محمدعلی وطن دوست[۳]

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱۲/۱۶ـ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۱۲/۲۳)

چکیده

یکی از احادیث مورد اتفاق مذاهب کلامی، حدیث «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» بوده که سفارش خاصی به شناخت امام نموده است؛ به‌گونه‌ای که این شناخت، زمینه‌ساز اعتقاد و ایمان و در نتیجه عمل و تعهد خواهد بود. در این میان عالمان زیدیه همچون عالمان امامیه حدیث معرفت را با عبارات مختلفی در آثار فقهی، کلامی و تفسیری خود منعکس نموده‌اند و به معتبر بودن آن اذعان کرده‌اند. در مقاله پیش‌رو، تلاش شده است با روش توصیفی – تحلیلی با مراجعه با متون معتبر و متقن، اعتبار این روایت و احادیث مشابه آن نزد زیدیه بررسی شده و پس از آن به بررسی دیدگاه زیدیان در خصوص دلالت حدیث اقدام شود. تحقیق و تفحص در کتب عالمان زیدیه این نتیجه را به دست می‌دهد که از دیدگاه آنان این روایت نتایج مهمی همچون، ضرورت وجود امام در هر زمان، اصالت امامت، وجوب تبعیت از امام و وجوب معرفت امام را به دنبال دارد و عدم شناخت و تبعیتی از چنین امامی مستلزم، مرگ جاهلی است و عذری از متخلف پذیرفته نمی‌شود.

کلید واژه‌ها: حدیث معرفت، زیدیه، وجوب معرفت امام، اصالت امامت، ضرورت وجود امام.

۱. پژوهشگر پژوهشکدهٔ بین‌المللی امام رضاؑ؛ دانش آموخته سطح چهار مدرسهٔ علمیهٔ عالی نواب، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)؛ s.rajabzadeh1370@gmail.com

۲. طلبه سطح چهار مدرسهٔ علمیه عالی نواب؛ دانش آموختهٔ دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران؛ moradimaki1393@gmail.com

۳. استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران؛ ma.vatandoost@um.ac.ir

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

بیان مسأله

حدیث معرفت «مَنْ ماتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً» ازجمله احادیثی است که مذاهب کلامی آن را با عبارات گوناگون نقل نموده‌اند و صدور آن را از پیامبر اکرمﷺ قطعی قلمداد نموده‌اند. با مراجعه به متون کلامی، تفسیری، حدیثی، رجالی، تاریخی مذاهب کلامی چنین به دست می‌آید که اندیشمندان مذاهب در کتب خود این حدیث را نقل نموده[1] و برخی از اندیشمندان مذاهب به اتفاقی بودن این حدیث تصریح نموده‌اند؛ به‌عنوان نمونه شیخ مفید آن را خبر صحیح و مورد تائید اجماع اهل اثر می‌دانند (مفید، ۱۲/۱) و تفتازانی نیز این حدیث را قطعی دانسته و بر وجوب امامت به آن استناد نموده است. (تفتازانی، ۸۹/۳). مضمون و محتوای مشترک همه آن تعابیر حدیث معرفت، این است که نشناختن امام عصر، مستلزم کفر و مردن به کفر است که سبب جاودانگی در آتش جهنم است؛ از این‌رو این حدیث می‌تواند یکی از نقاط مشترک میان مذاهب اسلامی، باشد به‌گونه‌ای که با بحث علمی و به دور از تعصبات فرقه‌ای و تأمل و دقت در محتوای حدیث و پیامدهای آن، می‌توان گام بلندی برای رسیدن به حقیقت برداشت. در این میان زیدیه هم به جهت نقل مسائل مربوط به امامت از جمله؛ ویژگی‌ها و اوصاف امام، شناخت امام و چگونگی تعیین و نصب او، در منابع اعتقادی، تفسیری و فقهی خود با تعبیرهای مختلف به‌صورت مکرر حدیث معروف «من مات» را نقل نموده‌اند. از دیدگاه آنان، یکی از روایات مهمی که ضرورت امامت را ثابت می‌نماید، حدیث معرفت است به‌گونه‌ای که در

---

۱. حدیث «من مات» در منابع امامیه با الفاظ گوناگونی از پیامبر اکرمﷺ و ائمهٔ اطهارﷺ نقل شده است که به چند نمونه اشاره می‌گردد: عبارت «من مات و لیس له امام مات میته جاهلیه». (شیخ صدوق، ۱۳۹۵، ۲: ۴۱۳). یا «من مات و هو لایعرف امامه مات میته جاهلیه». (برقی، ۱۳۷۱، ۱: ۱۵۴). یا «من بات لیله لایعرف فیها إمامه مات میته جاهلیه». (نعمانی، ۱۳۹۷: ۱۲۷).

حدیث «من مات در منابع اهل سنت نیز با تعابیر مختلفی از پیامبر اکرمﷺ نقل شده است: به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌شود: عبارت «من مات و لا طاعة علیه مات میتة جاهلیة» (ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹، ۸: ۳۲۵). یا «من مات بغیر امام مات میتة جاهلیة». (احمدبن حنبل، ۱۴۱۶، ۴: ۹۶). یا «و من مات و لیس فی عنقه بیعة، مات میتة جاهلیة». (مسلم نیشابوری، ۱۴۸۰، ح۱۸۵۱).

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

تفسیر آن به‌نحوی‌که بافاصله‌های زمانی میان امامانشان سازگار باشد، تلاش‌های بسیاری کرده‌اند. آنان با پایبندی به این حدیث، شناخت امام را موجب رستگاری انسان دانسته و کسانی را که امام زمان خویش را نمی‌شناسند، گمراه قلمداد نموده‌اند و شناخت امام را جزء تفکیک‌ناپذیر نجات و رستگاری قرار داده‌اند. بعد از امامیه، پرجمعیت‌ترین فرقه شیعی موجود در جهان اسلام، فرقهٔ زیدیه می‌باشد که نسبت به سایر فرق شیعه، اشتراکات فراوانی در مسائل امامت، با امامیه دارند؛ از این‌رو جهت تعامل و نزدیکی این دو مذهب به هم، ضروری به نظر می‌رسید دیدگاه آنان پیرامون حدیث معرفت بررسی شود. پرسش اصلی این تحقیق از این قرار است که آیا این حدیث نزد فرقه زیدیه نیز اعتبار دارد؟ در صورت معتبر بودن دیدگاه عالمان زیدی نسبت به مفاد حدیث چیست؟ از این‌رو تحقیق حاضر به بررسی دیدگاه زیدیه در خصوص اعتبار و دلالت حدیث فوق می‌پردازد تا میزان پایبندی زیدیه به حدیث فوق را نشان دهد.

۱. مقدمه

یکی از فرقه‌های اصیل و پرجمعیت شیعه، زیدیه می‌باشد که بعد از کیسانیه، به‌عنوان فرقهٔ جدید در تاریخ فرق و مذاهب شیعی مطرح گشتند. زیدیه به فرقه‌ای گفته می‌شود که پس از شهادت امام حسین﵇، اعتقاد به امامت امام معینی نداشتند و بر آن بودند که امامت در آن گروه از فرزندان فاطمه (س) استمرار خواهد یافت که دارای شرایط معینی باشد؛ ازجمله آنکه علیه ستمگران و ظالمان خروج نماید. این گروه پس از آن که زید بن علی در دوران حکومت هشام بن عبدالملک اموی دست به قیام زد، گرد او جمع شدند و او را امام خود دانستند و زیدیه نام گرفتند. (نوبختی، ۵۳). زید بن علی در سال ۵۷ هجری قمری متولد و در سال ۱۲۲ هجری قمری در قیامی خونین در کوفه بر دستگاه خلاف اموی شورید و به شهادت رسید. پس از آن علویان بسیاری با الهام گرفتن از قیام وی، در سراسر سرزمین‌های اسلامی دست به قیام زده و مکتبی با نام زیدیه شکل گرفت که گروه

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

قابل‌توجهی از شیعیان در مراکز عمده جهان اسلام، خود را پیرو آن می‌دانستند. در عصر ما نیز این مذهب در جنوب شبه جزیره عربستان به‌ویژه کشور یمن پیروانی دارد. امروزه دو جریان اصیل در میان زیدیه وجود دارد؛ یکی از آن‌ها، همان خط اصیل زیدیه قاسمیه است که افکار اندیشمندان سابق زیدیه را ترویج می‌نماید که می‌توان از آن با عنوان «زیدیه اهل‌بیتی» یاد نمود. و در مقابل جریان دیگری وجود دارد که به‌وسیلهٔ عربستان در حال تقویت است که از آن به‌عنوان «زیدیه سلفی» یاد می‌شود (فرمانیان، ۱۲۲). زیدیه اصیل بر این باورند که هر فاطمی نسبی که عالم، زاهد، شجاع و سخی باشد و با شمشیر قیام نماید و مردم را به خود دعوت نماید، امام واجب الاطاعه می‌باشد؛ خواه از فرزندان امام حسن باشد یا از اولاد امام‌حسین‌ؑ. (شهرستانی، ۱۳۷/۱). چنانکه حاکم ابوسعد جشمی (م۴۹۴) می‌نویسد: «عقیده محوری مذهب زیدیه برتری دادن علی بن ابی‌طالب بر دیگر صحابه و اعتقاد به افضلیت ایشان می‌باشند. آنان پس از حسین‌ؑ، امامت را در دو نسل حسن و حسین منحصر می‌دانند و در نظر آنان استحقاق امامت با دعوت و فضل خواهد بود نه با وراثت». (احمد بن یحیی، ۸۹). زیدیه پس از سه امام نخست، به وجود نص در تعیین امام اعتقادی ندارند و بر این باورند که از آن پس هر یک از اولاد امام حسن و امام حسین‌ؑ که دارای شرایط خاص و صلاحیت‌های لازم باشد و درراه خدا قیام نماید و مردم را به طاعت خداوند و امامت خود دعوت نماید، امام خواهد بود. آنان وجوب یک رهبر برای جامعه را در جهت برقراری نظم و نظامی پایدار برای زندگی بشری از مهم‌ترین مسائل می‌دانند؛ از همین‌رو امامت را واجب دانسته که مردم باید به آن قیام نمایند؛ به‌عنوان نمونه قاسم رسی (م ۲۴۶) امامت را از بزرگ‌ترین مسائل اصول دین دانسته و آن را واجب‌ترین فریضه قلمداد می‌نماید (قاسم بن ابراهیم، ۲۰۹/۲). شایان‌ذکر است در خصوص حدیث معرفت، مقالاتی نوشته‌شده است که تمام آن‌ها، این حدیث را از حیث سندی و دلالی از دیدگاه امامیه و اهل سنت بررسی نموده‌اند؛ به‌عنوان نمونه مقاله «تحلیل و بررسی مرگ جاهلی و معرفت به امام زمان» نویسنده علی ربانی گلپایگانی که ایشان در این مقاله به

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

بررسی سندی و دلالی روایت پرداخته و معنای جاهلیت را تبیین نموده است. یا مقالهٔ «بررسی حدیث معرفت امام از دیدگاه فریقین اثر عبدالمجید زهادت»، نویسنده در این مقاله با مراجعه به متون اهل سنت، اعتبار و قابل قبول بودن این حدیث نزد اهل‌سنت را به اثبات رسانده است؛ اما با این وجود، تاکنون پژوهشی که دیدگاه فرقهٔ زیدیه را نسبت به اعتبار و دلالت این حدیث بررسی نماید، به رشته تحریر در نیامده است؛ بنابراین در نوشتار حاضر سعی شده است تا این کاستی در پژوهش‌های موجود جبران گردد.

۲. زیدیه و اعتبار حدیث معرفت

با بررسی بسیاری از آثار زیدیه دراین‌باره، می‌توان رویکرد نویسندگان این فرقه نسبت به این حدیث را به سه دسته تقسیم نمود: ۱. آثاری با توجه به موضوعشان باید به این حدیث می‌پرداختند، اما اشاره به این حدیث نکرده‌اند که تعداد محدودی از آثار زیدیه در این طیف قرار می‌گیرند. به‌عنوان نمونه حسین بن بدر الدین (م ۶۶۳ ق) در معروف‌ترین اثر خود با عنوان «ینابیع النصیحة فی العقائد الصحیحة» که در راستای تبیین اعتقادات زیدیه، تنظیم شده است. با اینکه به مسائل امامت پرداخته است و از امامت به‌عنوان جایگزین نبوت یاد نموده است، اما در عین حال از پرداختن به حدیث معرفت مغفول مانده است. ۲. آثاری که در آن‌ها فقط این حدیث نقل‌شده است و بعضاً به تواتر آن اذعان شده است، بدون اینکه به شرح و تفسیر بپردازند و دلالت و لوازم آن را مورد بررسی قرار دهند؛ به‌عنوان نمونه احمد بن محمد بن صلاح شرفی (م ۱۰۵۵ق): در کتاب «عدة الأکیاس فی شرح معانی الأساس» در مورد اعتبار این حدیث می‌نویسد: «و قوله ﷺ من مات و لم یعرف إمامه مات میتة جاهلیّة هذا الخبر متلقّی بالقبول». (شرفی، ۱۰۹/۲). ۳. آثاری که علاوه بر نقل اعتبار حدیث، به شرح و تفسیر آن نیز پرداخته و دلالت‌های آن را مهم برشمرده‌اند؛ مثلاً عبدالله بن حمزه بن سلیمان معروف به المنصور بالله (م ۶۱۴ ق): در آثار خود، متعدد به این حدیث پرداخته و آن را در باب‌های گوناگون منعکس نموده و به شرح

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

و تفصیل آن پرداخته است. وی در باب اطاعت امام در کتاب «العقد الثمین فی احکام الائمه الهادین» بر این باور است که این حدیث دلالت دارد اگر امامی دعوت به بیعت نمود، اجابت او واجب است؛ همان‌گونه که امیرالمؤمنین﵇ مردم را به بیعت خود دعوت نمود. (عبدالله بن حمزه، ۲۴۵). اعتبار حدیث معرفت نزد زیدیه از چند جهت قابل بحث و بررسی است؛ زیرا برخی از مؤلفان زیدیه این حدیث را با همان عبارات مشهور نزد امامیه نقل نموده و در باب ضرورت امامت به این حدیث استناد نموده‌اند و برخی دیگر عبارت‌ها و متون مختلف این حدیث را ذکر نموده و به آن استناد نموده‌اند. و دسته سوم این حدیث را مشهور و متواتر دانسته‌اند. به‌عنوان نمونه قاسم بن ابراهیم رسی در کتاب «مجموع کتب و رسائل القاسم بن إبراهیم الرسی» بارها به این حدیث استناد نموده و می‌نویسد: «میان تمامی فرقه‌ها بر این حدیث نبوی «من مات»، اتفاق‌نظر وجود دارد». (قاسم بن ابراهیم، ۱۳۵/۲). نمونه دیگر اینکه یحیی بن حسین بن قاسم بن ابراهیم معروف به الهادی الی الحق (م ۲۹۸): در آثار گوناگون خود بارها، این حدیث را منعکس نموده است و به شرح و تفصیل آن پرداخته است. در کتاب «مجموع رسائل» خود در باب وصایای پیامبر نسبت به اهل‌بیت آورده است که ایشان فرمودند: «من مات لا یعرف إمامه مات میتة جاهلیة». (یحیی بن حسین، مجموع رسائل الإمام الهادی إلی الحق، ۶۳). وی در کتاب «الأحکام فی الحلال و الحرام» نیز می‌نویسد: «باب القول فیما روی عن النبی انه قال: من مات لایعرف امامه مات میتة الجاهلیة». (همو، الأحکام فی الحلال و الحرام، ۳۹۲/۲). و در کتاب «دررُ الأحادیث النبویة بالأسانید الیحیویّه» که منتسب به ایشان است هم این روایت نقل‌شده است که پیامبر فرمودند:«من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة». (همو، دررُ الأحادیث النبویة بالأسانید الیحیویّه، ۱۳۶). آنچه مهم است این است که این حدیث با عبارات مختلف در منابع مختلف زیدیه اعم از کتب اعتقادی، تفسیری و فقهی به صورت مکرر آمده است و ذکر یک حدیث با الفاظ مختلف در منابع مختلف و استناد به آن، نشان می‌دهد این حدیث نزد آنان معتبر بوده است؛ چنانکه تصریح نموده‌اند و اعتبار حدیث نزد

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

آنان را ثابت می‌کند. در ذیل به چند نمونه از عبارات مختلف و مشابه حدیث نزد زیدیه اشاره می‌شود.

۱. «من مات و لیس له امام مات میتة جاهلیة إذا کان عدلا برا تقیا». (زید بن علی، ۲۴۳).

۲. «من مات لا إمام له مات مِیتَةً جَاهِلِیَّةً». (قاسم بن ابراهیم، ۵۶۲/۲).

۳. «من مات لا یعرف إمامه مات مِیتَةً جَاهِلِیَّةً». (یحیی بن حسین، ۶۳).

۴. «من مات لایعرف امامه مات میتة الجاهلیة». (همو، ۳۹۲/۲).

۵. «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة». (احمد بن سلیمان، ۴۷۵).

۶. «من مات ولم یعرف إمامه مات مِیتَةً جَاهِلِیَّةً». (حمیدان بن یحیی، ۵۲).

۷. «من مات لیس بامام جماعه و لا لامام جماعه فی عنقه طاعه، فلیمت مِیتَةً جَاهِلِیَّةً». (عبدالله بن حمزه، ۲۴۵).

۸. «من مات و لیس علیه إمام جماعة فإن موتته مِیتَةً جَاهِلِیَّةً». (شوکانی، ۹۳۶/۱).

۹. «من مات و لم یعرف إمامه مات مِیتَةً جَاهِلِیَّةً». (شرفی، ۲/ ۱۰۹).

٤. زیدیه و دلالت حدیث معرفت

زیدیه در خصوص دلالت حدیث معرفت بحث‌های مفصلی نموده‌اند که در این مقاله از آن به آثار و نتایج، یاد می‌شود. از دیدگاه آنان، یکی از روایات مهمی که ضرورت امامت را ثابت می‌کند، حدیث معرفت است که در تفسیر آن به نحوی که بافاصله‌های زمانی میان امامانشان سازگار باشد، تلاش‌های بسیاری کرده‌اند. آنان با پایبندی به این حدیث، شناخت امام را موجب رستگاری انسان دانسته و کسانی را که امام زمان خویش را نمی‌شناسند، گمراه قلمداد نموده‌اند و شناخت امام را جزء تفکیک‌ناپذیر نجات و رستگاری قرار داده‌اند. براساس باور زیدیه مشروط نمودن مرگ غیرجاهلانه به شناخت امام هر عصر، بر وجوب و ضرورت امامت دلالت دارد. آنان معنای جاهلیت در این روایت را مرگ جاهلی قبل از اسلام دانسته و بر این نکته تأکید می‌نمایند که این حدیث بر این

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

دلالت دارد که اگر انسان امام خود را نشناسد مرگ وی جاهلی خواهد بود. یحیی بن الحسین بن محمد بن هارون هارونی (م ۴۲۴ ق)، در تفسیر این حدیث می‌نویسد: «المراد أن الزمان متی کان فیه إمام حق فمن لم یعرفه لینصره ویطیعه، مات میتة جاهلیة؛ در هر زمان امام حقی وجود دارد که هرکس او را نشناسد و او را یاری نکرده و از او اطاعت ننماید، به مرگ جاهلیت مرده است». (یحیی بن الحسین، ۱۴۹). در ادامه به مهم‌ترین پیامدهای این حدیث از دیدگاه زیدیه اشاره می‌گردد.

٤-١. ضرورت وجود امام در هر زمان

بر اساس این روایت، همواره باید حجتی در جامعه باشد که اطاعت و شناسایی او عین دین و نشناختن او عین جاهلیت باشد؛ یعنی شناخت امام متوقف است بر وجود و حضور او در میان مردم تا او را ببینند و بشناسند و امور دین و دنیا را از او اخذ نمایند. براساس این روایت، انسان باید در زندگی خود معتقد باشد به امامی، مأموم باشد نسبت به امامی، تأسی نماید به او، معرفت پیدا نماید نسبت به او، حال از ضرورت شناخت امام زمان، به‌ضرورت وجود ایشان و حی بودن ایشان می‌رسیم؛ چرا که شناخت و معرفت امام، فرع بر وجود اوست و در سایهٔ وجود او امکان‌پذیر خواهد بود و پذیرش ضرورت شناخت ایشان، عقلا مستلزم پذیرش ضرورت وجود ایشان می‌باشد. به‌عبارت‌دیگر روایت از حیث زمان و مکان اطلاق دارد و دلالت دارد بر اینکه در تمام زمان‌ها، امام و حجت الهی بوده و خواهد بود و آشکار است که در چنین روایاتی قید «امام» آمده است، این قید دلالت دارد که در هر زمانی یک امام، وجود دارد نه بیشتر. یکی از امامان برجستهٔ زیدیه، قاسم بن ابراهیم رسی (م ۲۴۶ ق) است. وی در کتاب «مجموع کتب و رسائل القاسم بن إبراهیم الرسی» به این پیامد اشاره نموده و این حدیث را تنها حدیثی می‌داند که بر ضرورت امامت دلالت دارد. ایشان در پاسخ به اینکه آیا زمین از حجت خالی می‌باشد یا نه؟ چنین می‌نویسد: «زمین خالی از حجت، نخواهد بود و حجت خدا کتاب و حقائق برهان اوست که حجت

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

خدا بر همه خلق اوست. باید در هر زمانی عالمی که از همه افضل و اعلم باشد، وجود داشته باشد؛ و اینکه روایت‌شده است «من مات لا إمام له مات میتة جاهلیة» تفسیرش آشکار است؛ چرا که خداوند شریعت خود را در هر زمانی در کتاب و سنت واجب نموده است که اقامه این احکام به دست امام خواهد بود و اگر امامی نباشد، بر مردم واجب است که او را طلب نمایند تا احکام را اجرا نماید و اگر بر سرزمین مسلمانان، امامان جور حاکم شدند، باید با آن‌ها جهاد و مبارزه نمایند و پس از سرنگونی‌شان امام عادل جانشینش می شود؛ بنابراین مردم همیشه یکی از دو حال رادارند؛ یا همراه امامی‌اند که بر حق است و احکام خدا را اجرا می‌نماید و به او اقتدا می‌نمایند و یا در دولت ظالمان و گناهکاران‌اند که باید با او جهاد نموده که در این حالت نیز پشت سر امام خواهند بود؛ پس آنان همواره بین دو واجب‌اند: وجوب اطاعت از امام حق، اگر ظاهر و قائم باشد. یا وجوب جهاد با امام جور، اگر ظالم باشد». (قاسم بن ابراهیم، ۶۳۹/۲). عبدالله بن حمزه بن سلیمان معروف به المنصور بالله (م ۶۱۴ ق) در کتاب «مجموع رسائل» منتسب به خود در باب شرایط امامت، لزوم وجود امام در هر زمان را برآیند دلالی این حدیث دانسته است؛ چرا که اقامه حدود توسط امام، صورت می‌گیرد و تنفیذ احکام الهی به دست ایشان می‌باشد. ایشان بر این باور است که امت اسلامی و زمین به‌اندازهٔ یک‌چشم به هم زدن، نمی‌تواند بدون امام باشد؛ چرا که روایات ازجمله روایت «من مات لیس بإمام جماعة و لا لإمام جماعة فی عنقه طاعة مات مِیتَةً جَاهِلِیَّةً» بر این مطلب دلالت دارد و احدی از علمای مذاهب در این حدیث اختلاف ندارد. (عبدالله بن حمزه، ۱۶۴/۱). یکی دیگر از اندیشمندان سرشناس زیدیه، یحیی بن حسین بن قاسم بن ابراهیم معروف به الهادی الی الحق (م ۲۹۸) می‌باشد. ایشان در کتاب «الأحکام فی الحلال و الحرام» ذیل باب «من مات لایعرف امامه مات میتة الجاهلیة» در توضیح روایت می‌نویسد: «اگر در زمان انسان، امامی قیام‌کننده و با ورع و با تقوی و عالم و فرهیخته وجود داشته باشد و انسان او را نشناسد و یاری‌اش نکند و بر همین منوال بمیرد، همچون مردگان جاهلیت مرده است. ولی اگر امامی آشکار و شناخته

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

شده به نام و معرفی شده به‌وسیله قیام، وجود نداشته باشد پس امام، پیامبر و قرآن و امیرمؤمنان است و هر یک از فرزندان او که بر روش حضرت باشند و به همان صفات مزین باشند. اگر در آن عصر بر روی زمین امامی نباشد، شناخت آنچه ذکر شد، بر همه مردمان واجب است و باید بدانند که این مهم تنها در فرزندان پیامبر خواهد بود، نه دیگران و اینکه در هر عصری از میان آن‌ها حجتی خدایی ظهور خواهد کرد که امربه‌معروف و نهی از منکر می‌نماید. پس اگر آن‌چه را که بازگو نمودیم، شخص بداند و مسئله برای او بر همین منوال باشد تا اینکه از دنیا رود، چنین کسی از مردن جاهلی نجات‌یافته و بر ملت اسلام مرده است و هر کس بدان جاهل باشد و به آن معتقد نباشد، از مردن بر ملت اسلام خارج گشته و بر جاهلیت مرده است و این است معنا و تفسیر این حدیث». (یحیی بن حسین، الأحکام فی الحلال و الحرام، ۳۹۳/۲). عبدالله بن حمزه بن سلیمان معروف به المنصور بالله (م ۶۱۴ ق) در کتاب «مجموع رسائل» با استناد به این حدیث، ادّعا می‌کند که فرق اسلامی بر وجود امام در عصری اجماع دارند. وی بر این باور است که امت اسلامی، لحظه‌ای بدون امام نمی‌تواند باشد چراکه روایات ازجمله روایت«من مات لیس بإمام جماعة و لا لإمام جماعة فی عنقه طاعة مات مِیتَةً جَاهِلِیَّةً» بر این مطلب دلالت دارد و احدی از علمای مذاهب در این حدیث اختلاف ندارد. (عبدالله بن حمزه، ۱۶۴/۱). نمونه دیگر اینکه احمد بن یحیی الصعدی (م ۱۰۶۱) صاحب کتاب «الایضاح شرح المصباح الشهیر بشرح الثلاثین المسئله» در باب وجوب امامت بعد از اثبات وجوب امامت با دلیل عقلی، برای دلیل نقلی از روایات، به این روایت تمسک نموده که پیامبر فرمودند: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات مِیتَةً جَاهِلِیَّةً: انسان باید امام خود را بشناسد یا با اسم اگر امام حاضر است یا در زمان فتره با صفت امام را بشناسد» (احمد بن یحیی، ۳۰۰).

٤-۲. وجوب معرفت امام

پس از آنکه لزوم حجت در هر زمان و مکان مورد بحث و بررسی قرار گرفت و به لحاظ دلایل مطرح شده و براساس روایت من مات به اثبات رسید، به لحاظ منطقی این

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

سؤال مطرح می‌گردد که آیا شناخت حجت بر مردم نیز لازم و ضروری است یا خیر؟ بر پایهٔ این روایت شناخت امام زمان واجب است؛ چرا که در صورت عدم شناخت انسان به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. در این روایت بیان نشده است که هر کسی امام نداشته باشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است؛ بلکه می‌فرماید هر کسی معرفت به امام نداشته باشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. شناخت امام و معرفت به‌حق و مقام آسمانی وی، به شناخت ظاهری و مقدماتی از قبیل آگاهی از نام، لقب، کنیه، تاریخ تولد، زمان شهادت محدود نیست؛ گرچه چنین شناختی، لازم و ضروری است ولی کافی نیست. آنچه در روایات، ادعیه، کلمات بزرگان تأکید فراوان شده است، شناخت امامت و جایگاه رفیع آن در معارف اسلامی است؛ یعنی تلاش برای شناخت منزلت و جایگاه امام در هستی به اینکه ایشان حجّت خدا و جانشین بر حق پیامبر است و همچنین شناخت اهداف و آرمان‌های ایشان و اینکه انسان خود را ملتزم به اطاعت کامل و تسلیم مطلق در برابر او دانسته و این اطاعت را عین اطاعت پیامبر و خداوند قلمداد نماید. شاهد این مطلب مروری بر تاریخ است؛ تجربهٔ تاریخی به‌روشنی بیانگر این است که در برهه‌های مهم تاریخ افرادی بوده‌اند که به‌واسطهٔ عدم معرفت به امام، حیات و مماتشان جاهلانه بوده است. همهٔ کسانی که به جنگ با امام حسین‌ؑ پرداختند، به خود امام و اصل و نسب ایشان (شناخت شناسنامه‌ای) معرفت داشتند، اما به‌جایگاه و مقام امام معرفت نداشتند؛ ازاین‌رو مماتشان به‌تبع حیات جاهلی، جاهلانه بود و با امام خود جنگیدند تا جایی که حتی به این مبارزه افتخار می‌نمودند. پس این نوع شناخت، از نوع شناخت شهودی و کامل شدن است؛ اگر انسان امام خود را بشناسد، اما در مقام عمل مانند آنان نباشد، ثمره‌ای نخواهد داشت؛ به‌مانند عالم بی‌عمل می‌شود که هیچ ثمره‌ای ندارد. به‌مانند کسی است که می‌داند عالم تحت تصرف ایشان است، می‌داند که اعمال انسان‌ها بر ایشان عرضه می‌شود، اما این دانستن‌ها نمی‌تواند او را نجات دهد؛ چرا که این دانستن‌ها از سنخ علم حصولی بوده و انتزاعی می‌باشد و امر انتزاعی نمی‌تواند او را از مرگ جاهلی نجات دهد. (جوادی آملی،

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

۳۱). معرفت به امام، از حیث نظر، تصدیق و ایمان به او و نیز از حیث عمل، التزام عملی به اوامر و نواهی و اطاعت ازوی مقتضی کمال عقل نظری و کمال عقل عملی است. معرفت امام، در انسان‌ها انگیزه ایجاد نموده و آنان را وادار می‌نماید که در کسب معرفت امام بکوشند و با انجام تکلیف خود، آگاهانه از امام پیروی نموده و به امام نزدیک‌تر شوند. مراد از لزوم معرفت در این‌گونه روایات، معرفت بالفعل هست؛ چرا که چنین معرفتی معیار ایمان و کفر شناخته‌شده و کوتاهی در مورد آن، برابر با ضلالت و گمراهی شمرده شده است. اندیشمندان زیدیه یکی دیگر از پیامدهای حدیث معرفت را وجوب معرفت امام می‌دانند: به‌عنوان نمونه یحیی بن الحسین بن محمد بن هارون هارونی (م ۴۲۴ ق)، در تفسیر این حدیث می‌نویسد: «در هر زمان امام حقی وجود دارد که هرکس او را نشناسد و او را یاری نکرده و از او اطاعت ننماید، به مرگ جاهلیت مرده است». (یحیی بن حسین، ۱۴۹). نمونه دیگر اینکه امام قاسم بن محمد بن علی (م ۱۰۲۹) در خصوص دلالت حدیث فوق می‌نویسد: «معنای حدیث این است که باید از راه شهرت یا مراجعه به خبره، امامی را که هدایت‌گر و مورد اقتداست، شناخت و اگر ظاهر نبود، باید شناخت اجمالی به صاحب این صلاحیت داشت و منتظر ظهور او بود و برای اطاعت از او و یاری و خیرخواهی برای او آمادگی داشت. پس اگر مکلف خود بتواند با مراجعه به ادله چنین کند وگرنه باید از افراد صلاحیت‌دار از میان عترت پیامبر و شیعیانش سؤال نماید و اگر چنین نکند بر جاهلیت مرده است. (قاسم بن ابراهیم، ۲۶۸). نمونه دیگر اینکه احمد بن یحیی صنعانی (۸۴۰) در کتاب البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار می‌نویسد: «من مات دلالت دارد که باید امام را شناخت و از او پیروی کرد». (احمد بن یحیی، ۱۱۰/۱).

٤-۳. اصالت امامت

یکی از مسائلی که مذاهب کلامی به آن پرداخته‌اند این است که آیا بحث از امامت، از نظر معرفتی، از موضوعاتی است که به دانش کلام تعلق دارد یا به دانش فقه؟ به‌عبارت

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

دیگر، اعتقاد به امامت، اساساً از اصول دین است یا فروع آن؟ اگر از اصول عقاید است، آیا از اصول دین اسلام به شمار می‌آید یا از اصول مذهب می‌باشد؟ پاسخ به این مسئله به برداشت و تصویر انسان از جایگاه و مقام امامت، بستگی دارد. شهید مطهری در آثار خود به این نکته اشاره نموده و تصریح می‌نماید اختلاف اساسی شیعه و اهل سنت در مسئلهٔ امامت به علت برداشت متفاوت این دو فرقه از مفهوم امامت است. وی در بحث مراتب امامت می‌نویسد: «می‌دانیم که در میان ما شیعیان مسئله امامت اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد و در میان سایر فرق اسلامی آن‌قدر برای این مسئله اهمیت قائل نیستند. سرّ مطلب این است که مفهوم امامت در نزد شیعه با مفهوم امامت در نزد سایر فرق اسلامی متفاوت است... بالاخره ما در مسئله امامت اختلاف داریم؛ آن‌ها قائل به‌نوعی امامت‌اند و ما قائل به‌نوعی دیگر چطور شده است که شیعه امامت را جزء اصول دین می‌شمارد ولی اهل تسنن از فروع دین می‌شمارند؟ علتش همان است که عرض کردم: مفهوم امامت در شیعه با آنچه در اهل تسنن هست، متفاوت است» (مطهری، ۷۱۳/۴). اگر امامت یک منصب ویژه و خاص الهی با صفات قدسی نباشد و نصب امام بر عهدهٔ مکلفان باشد، از مباحث فروع دین خواهد بود؛ اما اگر منصب امامت، یک منصب الهی باشد و صاحب آن جایگاه، شخصی باشد دارای ویژگی‌های خاص نظیر عصمت و علم غیب، در این صورت امامت منصبی است همانند منصب نبوت که نصب آن بر عهدهٔ خداوند خواهد بود؛ از این‌رو جایگاه بحث امامت در علم کلام خواهد بود و از مسائل اصول دین به شمار می‌رود، نه فروع دین که مربوط به افعال مکلفین می‌باشد. برخی از زیدیه بر این باورند که حدیث فوق، افزون بر ضرورت معرفت امام، اصالت امامت را نیز ثابت می‌کند؛ به‌عنوان نمونه احمد بن محمد بن صلاح شرفی (م ۱۰۵۵) در کتاب «عدة الأکیاس فی شرح معانی الأساس». بعد از بیان ضرورت امامت و اصالت آن به این حدیث استناد می‌کند و می‌نویسد: «مسألهٔ امامت، از بزرگ‌ترین و مؤکدترین مسائل اصول دین می باشد؛ چرا که اطاعت از خداوند را در پی دارد و شناخت چنین مسأله‌ای بر هر مکلفی واجب است؛ از این‌رو پیامبر اکرمﷺ فرمودند: من

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

مات و لم یعرف إمامه مات میتة جاهلیّة». (شرفی، ۱۰۹/۲). وی در موضعی دیگر برای اصالت امامت و نفی فرع انگاری امامت به این حدیث استناد می‌نماید (همان، ۲۹۰/۲).

٤-٤. اطاعت و لزوم پیروی از امام

واژهٔ اطاعت از کلمهٔ «طاعت» به معنای انقیاد و گردن نهادن به امری و فرمان‌برداری است. (قزوینی رازی، ۴۳۱/۳). اگر کسی از روی رغبت و اعتقاد بدون چون‌وچرا از دیگری اطاعت نماید، گویند: آن شخص مطیع فلانی است. علامه مصطفوی بر این باور است که اطاعت با واژهٔ «اتباع» و واژهٔ «اجابت» تفاوت اساسی دارد؛ بدین گونه که اطاعت، فرمان‌بری از موجودی برتر است، درحالی‌که اتباع، مطلق پیروی بافرمان یا بدون فرمان است. اجابت نیز به معنای پذیرش درخواست موجود زیردست است. (مصطفوی، ۳۷۷/۱). از این‌رو اطاعت واقعی از امام، اطاعتی خواهد بود که با خضوع و فروتنی توأم باشد و برآمده از معرفت و محبت به امام باشد. مسئلهٔ اطاعت و لزوم پیروی از امام، یکی از مسائل مهم امامت به شمار می‌آید. اطاعت از امام عادل، مورد اتفاق و اجماع فرق اسلامی می‌باشد؛ اما اطاعت از امام جائر مورد اختلاف فرق اسلامی می‌باشد؛ فرق اهل سنت اطاعت از امام و حاکم ظالم را هم واجب شمرده و خروج بر او را حرام قلمداد می‌نمایند. ابن بطال قرطبی اطاعت از حاکم جائر را واجب شمرده و تصریح می‌نماید خروج بر وی حرام هست و دلیل این مطلب روایات می‌باشد. وی دراین‌باره می‌نویسد: «هذه الاحادیث حجه فی ترک الخروج علی ائمه الجور و لزوم السمع و الطاعه لهم و الفقهاء مجمعون علی أن الامام المتغلب طاعته لازمه...» (قرطبی، ۸/۱۰). آنان دراین‌باره به ادلهٔ اربعه؛ آیات، روایات، اجماع و عقل استناد می‌نمایند (رجراجی، ۵۷/۸). اشعری موسس مذهب کلامی اشاعره در کتاب «رسالهٔ إلی أهل الثغر بباب الأبواب» در بخش «باب ذکر ما أجمع علیه السلف من الأصول» اجماعاتی را برمی‌شمرد که از دیدگاه سلف اتفاقی می‌باشد. وی چهل و پنجمین اجماع را اطاعت از حاکم برشمرده و خروج بر وی را به دلیل حفظ نظام حرام برشمرده و می‌نویسد: «چهل و پنجمین اجماع که علما بر آن اتفاق دارند؛

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

اطاعت از حاکم مسلمین و اطاعت از هر کسی کـه سرپرسـتی امـری از امـور مسـلمین را برعهده گرفته است؛ خواه با رضایت مردم بوده یا زور و غلبه و خواه عادل باشد، یا جائر». (اشعری، ۱۶۸). مسئلهٔ اطاعت و تبعیت از امام معصوم، در اندیشهٔ امامیـه هـم بـدین نحـو است که پیروی از امامان معصوم به دلیل برخورداری از مقام عصمت، واجب می باشد. این مسئله در اصطلاح کلامی افتراض طاعت نامیده شده است (کلینـی، ۱۸۵/۱).[۱] و در متـون امامیه عظمت مقام افتراض طاعت به‌گونه‌ای ترسیم‌شده است که هیچ جایگاه و منزلتـی در روی زمین بالاتر از آن وجود ندارد. از دیدگاه آنان، امامت یک منصـب الهـی مـی‌باشـد و اختیارات و مسئولیت‌هایی برای وی از سوی خداوند تنفیذ شده است و با توجه به اوصاف و شرایطی که برای امام تبیین شده است، اطاعت از وی نیز واجب و ضروری می‌باشد. پس هر کس امام را مقتدا قرار دهد و از او تخلف ننماید و از ارشادات و هدایت‌های او تخطـی نکند، از دینش گمراه نشده و از مسیر هدایت منحرف نمی‌شود. نکته قابل‌توجـه در مسـئلهٔ اطاعت از امام در تفکر امامیه، این است که این اطاعت هماننـد مسـئلهٔ معرفـت بـه امـام، به‌صورت مطلق واجب می‌باشد و اطاعت از امام در تمام اوقات و در همهٔ حـالات واجـب هست و مردم در این امر معذور نبوده و هر شخصی باید در حد توانش در اطاعت از امـام بکوشد. امام صادق﵇ دراین‌باره فرمودند: «ما گروهی هستیم که خداوند متعال پیروی از ما را واجب نموده است و شما به کسانی اقتدا کردید که عذر مـردم نسـبت بـه جهالـت آنـان پذیرفته نمی‌باشد».[۲] (همان، ۱۸۶/۱). در روایتی دیگر امام باقر﵇ طاعت امام را این‌گونـه ترسیم می‌نمایند که: «قله و کلید هر کار و راه ورود در هـر چیـزی و خشـنودی خداونـد متعال، طاعت امام است با معرفت».[۳] (همـان، ۱۸۷/۱). چـرا کلیـد خشـنودی خداونـد در اطاعت امام نهفته است؟ به این دلیل که دین خدا با امام تفسیر می‌شود؛ بدون امام کسی بـه

---

۱. در روایات به صورت مکرر از امام، به عنوان مفترض الطاعه یاد شده است. مرحوم کلینـی در کتـاب «الکـافی» در باب «فَرْضِ طَاعَةِ الْأَئِمَّةِ﵈» هفده روایت نقل می‌نماید که امام مفترض الطاعه می‌باشد.

۲. «عن معلی بن محمد، عن الحسین بن علی قال: حدثنا حماد بن عثمان عن بشیر العطـار قـال: سـمعت أباعبـدالله﵇ یقول: نحن قوم فرض الله طاعتنا و أنتم تأتمون بمن لا یعذر الناس بجهالته».

۳. «ذِرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْیَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ تَبَارَک وَ تَعَالَی الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ...».

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

باطن عبادات الهی راه پیدا نمی‌کند. ملاصالح مازندرانی در شرح این روایت طاعت امـام را به تصدیق به امامت امام و تسلیم در برابر ولایت ایشان و اقرار به اینکـه امـام، بـر جمیـع مخلوقات برتری دارد، معنا نموده است. ایشان در وجه نام‌گذاری اطاعت، به «قلـه» چنـین می‌نویسد: «اطاعت از امام بدین‌جهت قله شمرده‌شده است کـه چـون بـزرگ‌تـرین رکـن، والاترین و شریف‌ترین مسئله، نسبت به سایر ارکان ایمان است. کلید بودن اطاعت امـام در این است که قفل‌های درب‌های عدالت، احسان، احکام نبوی و اسرار الهی را بـازمی‌نمایـد. برای هیچ‌کس جایز نیست وارد دین شود، مگر اینکه از وادی ولایـت امـام وارد شـود؛ از همین جهت است که تقرب به امام، مستلزم قـرب بـه خداونـد متعـال اسـت». (ملاصـالح مازندرانی، ۱۸۰/۵). در مقابل اطاعت از امام معصوم، اطاعـت از حـاکم جـائر است کـه همکاری با او و پذیرش ولایت ایشان بنابر اصل اولی در فقه امامیه، حـرام برشـمرده‌شـده است و به دلیل اربعه؛ عقل، اجماع، آیات و روایات، نافرمانی از حـاکم جـائر در صـورت امکان، تأکید شده است. (نجفی، ۴۷/۲۳)؛ اما فقهای امامیه مواردی را هم مانند نهفته بـودن مصلحت مهم در همکاری نمودن حاکم جائر، از اصل یادشده استثنا نموده و حکم به جواز همکاری با ایشان داده‌اند. (انصاری، ۲۱۹/۱). مهم‌ترین آیه در محکومیت همکاری با حاکم جائر آیهٔ «**وَلا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ**» می‌باشد (هود، ۱۱۳). در این آیـه از کمک کردن به ستمکاران یا اظهار رضایت به اعمال آنان یا همراهی و تمایل و دوسـتی بـا آنان نهی شده است. آیا بیعت نمودن با حاکم جائر و پیروی نمودن از وی، نـوعی کمـک و تقویت او و رضایت به اعمال وی محسوب نمی‌شود؟ به عبارت دیگر آیا بیعـت نمـودن بـا چنین حاکمی، تائید و پشتیبانی از او نخواهد بود؟ آیه کمک نکردن، تائیـد نکـردن، تمایـل نداشتن و عدم دوستی با ظالمان را مطرح می‌نماید یعنی عنوان «اعانه بر ظلم» آشکار است که وقتی از کم‌ترین تمایل به ظالمان، نهی می‌نماید، به طریق اولویت برداشت مـی‌شـود کـه انسان نباید با ظالمین بیعت نموده و از او پیروی نمـوده و وفـادار بـه او باشـد. (اردبیلـی، ۶۴/۸). امام صادق﵇ در تفسیر این آیه می‌فرمایند: «منظور حکایت انسانی است کـه نـزد حاکم ستمگر رود و آرزو داشته باشد که او همین مقدار زنده بماند که دستش را در جیـب

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

خود برد و مقداری پول به وی بدهد، به ستمگر متمایل شده است و آتش را به‌جان خریده است».[۱] (کلینی، ۱۰۸/۵). حال وضعیت فردی که خودش آن ظالم را پیروی نموده و با او بیعت نماید و او را امام و پیشوای خود قرار دهد، چگونه خواهد بود؟ اگر بخواهیم این استدلال را در قالب صورت منطقی بیان کنیم می‌توان چنین بیان نمود که: ۱. پیروی از حاکم جائر، اعانه بر ظالم است ۲. اعانهٔ بر ظالم حرام است. پس: پیروی از حاکم جائر، حرام است. در باور زیدیه هم پیروی از امام جائر حرام برشمرده‌شده و حتی جهاد با چنین امامی واجب است. (احمد بن سلیمان، ۴۷۵). آنان در مسئلهٔ شروط امامت، یکی از شروط مهم را عدالت و تقوی برشمرده‌اند؛ و بر این باورند که یکی از صفاتی که امام را از شایستگی مقام امامت برکنار می‌نماید، صفت فسق و ظلم است؛ کسی که برخلاف احکام الهی حکم نماید، شایسته مقام امامت نیست. تبعیت از چنین فردی بر امت اسلامی واجب نخواهد بود، یاری‌رساندن وی حلال نخواهد بود و قیام با وی حرام شمرده می‌شود. در واقع چنین فردی با ارتکاب ظلم و جور، ردای خلافت و امامت را از خود خلع می‌نماید. الهادی الی الحق، در باب «حکم الفاسق من آل الرسول» می‌نویسد: «هرکس در جایگاه امامت قرار گیرد و صفات مثبت امامت را واجد نباشد و یا از صفات سلبی امام، برخوردار باشد؛ تبعیت او واجب نیست، یاری‌نمودن و قیام با وی حرام خواهد بود و همراهان او از معذبان در روز جزاء خواهند بود».[۲] (یحیی بن الحسین، ۵۱۳/۱۴۲۱).

با توجه به مقدمات یادشده می‌توان گفت که یکی از نتایج به‌دست‌آمده از حدیث معرفت، اطاعت و تبعیت از امام است. پس از وجوب معرفت امام، مهم‌ترین وظیفهٔ انسان نسبت به امام زمان خود، اطاعت مطلقه از وی می‌باشد. در واقع انسان پس از شناخت امام زمان خود، باید این شناخت و اعتقاد را عملی کرد و تبلور حقیقی آن در اطاعت محض از آن ایشان می‌باشد. در واقع اگر معرفت واقعی به امام زمان در اندیشهٔ شخص نفوذ کرده

---

۱. «هُوَ الرَّجُلُ يَأْتِي السُّلْطَانَ فَيُحِبُّ بَقَاءَهُ إِلَى أَنْ يُدْخِلَ يَدَهُ إِلَى كِيسِهِ فَيُعْطِيَهُ».

۲. «فلیس یجب علی الأمه طاعته و لایجب علیهم موالاته و لا یحل لهم معاونته و لایجوز لهم نصرته، بل یحرم علیهم القیام معه و یکونون عندالله مذمومین و لعذابه مستوجبین».

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

باشد، نمود آن به‌صورت اطاعت از ایشان جلوه‌گر می‌شود؛ همسو نمودن رفتارها، نیت‌ها و جهت‌گیری‌ها طبق خواست امام معصوم از مهم‌ترین مظاهر اطاعت از امام می‌باشد. بـدیهی است که اگر کسی در مرحله شناخت امام، در حد امکان، معرفـت پیـدا نمـود، در مرحلـه اطاعت از امام، تردید نخواهد داشت؛ حال‌آنکه اگر کسی در آن مرحله به تردید و یا نقصان معرفتی دچار گردید، هرگز در مرحلهٔ اطاعت، پیرو واقعی نخواهد بود. عبدالله بن حمزه بن سلیمان معروف به المنصور بالله (م ۶۱۴ ق): در باب اطاعت امام در کتاب «العقد الثمین فی احکام الائمه الهادین» این روایت را این‌گونه نقل می‌نماید که پیامبر فرمودنـد: «مـن مـات لیس بإمام جماعه و لا لإمام جماعه فی عنقه طاعه، فلیمت مِیتَةً جَاهِلِیَّةً». در ادامه می‌افزاید این حدیث دلالت دارد اگر امامی دعوت به بیعت نمود، اجابت او واجب است همان‌گونه که امیر المومنین مردم را به بیعت خود دعوت نمود». (عبدالله بن حمزه، ۲۴۵). محمد بن یحیی بن حسین الحوثی (م ۱۴۴۰): ایشان در کتاب «المختارمِن صحیح الاحادیث و الآثـار مِـن کتب الائمة الاطهار و محبیهم الأبرار»، در باب «الامام الذی تجـب طاعتـه و نصـرته» ایـن حدیث را چنین نقل می‌نماید: «من مات و لیس له امام مات میتة جاهلیة اذا کان الامام عدلا برا تقیا». (حوثی، ۵۹۷). نمونه دیگر اینکه عبدالله بن حمزه بن سلیمان معروف به المنصـور بالله (م ۶۱۴ ق): در باب اطاعت امام در کتاب «العقد الثمین فی احکام الائمه الهادین» ایـن روایت را اینگونه نقل می‌نماید که پیامبر فرمودند: «من مات لیس بامام جماعـه و لا لامـام جماعه فی عنقه طاعه، فلیمت میتة جاهلیـة» در ادامه می افزاید این حدیث دلالت دارد اگـر امامی دعوت به بیعت نمود، اجابت او واجب است همان‌گونه که امیرالمـومنین مـردم را بـه بیعت خود دعوت نمود. (عبدالله بن حمزه، ۲۴۵).

نتایج مقاله

۱. در این پژوهش به بررسی اعتبار و دلالت حـدیث معرفـت امـام از دیـدگاه زیدیـه، پرداخته شد. در منابع این مذهب نسبت به این حدیث سه رویکـرد عمـده وجـود داشـت:

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

الف) آثاری با توجه به موضوعشان باید به این حدیث می‌پرداختند، اما اشاره به این حدیث نکرده‌اند. ب) آثاری که در آن‌ها فقط این حدیث نقل‌شده است و بعضاً به تواتر آن اذعان شده است، بدون اینکه به شرح و تفسیر پرداخته شود. ج) آثاری که علاوه بر نقل اعتبار حدیث، به شرح و تفسیر آن نیز پرداخته و دلالت‌های آن را مهم برشمرده‌اند.

۲. با بررسی آثار رویکرد دوم و سوم، مشخص شد که اندیشمندان زیدی مذهب، در آثار خود، متعدد به معتبر بودن این حدیث، تصریح نموده‌اند و آن را با الفاظ مختلف آن در باب‌های گوناگون منعکس نموده و به شرح و تفصیل آن پرداخته‌اند.

۳. دیدگاه آنان در خصوص دلالت این حدیث، نکاتی مهم را فراروی مخاطب قرار می‌دهد که از آن به پیامدهای این حدیث تعبیر نمودیم که عبارت‌اند از: الف) ضرورت وجود امام: همیشه باید حجتی باشد که اطاعت و شناسایی او عین دین و نشناختن او عین جاهلیت باشد. ب) ضرورت شناخت امام: چرا که در صورت عدم شناخت، انسان به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. ج) اصالت امامت: وقتی معرفت امام واجب است به‌گونه‌ای که تخلف از آن مستلزم، مرگ جاهلی است و عذری از متخلف پذیرفته نمی‌شود، لازمه‌اش این است که امامت از اصول دین است نه از فروع دین. د) وجوب اطاعت و تبعیت از امام: انسان بعد از شناخت امام زمان خود، باید این شناخت و اعتقاد را عملی نماید و تبلور حقیقی این معرفت در اطاعت محض از ایشان می‌باشد.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

کتابشناسی

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، دار صادر، بیروت، ۱۳۷۶ه.ق.
۳. احمد بن سلیمان، *حقائق المعرفة فی علم الکلام*، مؤسسه الإمام زید بن علی، صنعاء، ۱۴۲۴ه.ق.
۴. اردبیلی، احمد، *مجمع الفایده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان*، تحقیق: شیخ مجتبی عراقی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، بی‌تا.
۵. اشعری، ابوالحسن، *رسالة إلی أهل الثغر بباب الأبواب*، الجامعه الاسلامیه، مدینه منوره، ۱۴۱۳ه.ق.
۶. انصاری، شیخ مرتضی، *المکاسب*، منشورات دارالذخائر، قم، ۱۴۱۱ه.ق.
۷. بحرانی، ابن میثم، *قواعد المرام فی علم الکلام*، مکتبة آیة الله المرعشی العامة، قم، ۱۴۰۶ه.ق.
۸. تفتازانی، سعدالدین، *شرح المقاصد فی علم الکلام*، نشر الشریف الرضی، چاپ اوّل، قم، ۱۴۰۹ه.ق.
۹. جوادی آملی، عبدالله، امام مهدی‌ﷺ موجود موعود، تحقیق: سیدمحمدحسن مخبر، مرکز نشر إسراء، چاپ اول، قم، ۱۳۸۷ه.ش.
۱۰. حسینی یمانی، احمد بن یحیی، *المنیه و الأمل فی شرح الملل و النحل*، موسسه الکتاب الثقافیه، صنعاء، ۱۹۸۸م.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، دارالقلم، بیروت، ۱۴۱۶ه.ق.
۱۲. رسی، قاسم بن ابراهیم، *مجموع کتب و رسائل القاسم بن إبراهیم رسی*، دار الحکمة الیمانیة، صنعاء، ۱۴۲۲ه.ق.
۱۳. همو، *مجموع رسائل الإمام الهادی إلی الحق*، مؤسسه الإمام زید بن علی، صنعاء،۱۴۲۱ه.ق.
۱۴. شرفی، احمد بن محمد، *شرح الاساس الکبیر*، دار الحکمة الیمانیة، صنعاء، ۱۴۱۱ه.ق.
۱۵. همو، *عدة الأکیاس فی شرح معانی الأساس*، دار الحکمة الیمانیة، چاپ اول، صنعاء، ۱۴۱۵ه.ق.
۱۶. شوکانی، محمد بن علی، *نیل الاوطار*، تحقیق: عصام الدین الصبابطی، دارالحدیث، چاپ اول، مصر، ۱۴۱۳ه.ق.
۱۷. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل و النحل*، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۳۶۴ه.ش.
۱۸. صبحی، احمد محمود، *الامام المجتهد یحیی بن حمزة و آرائه الکلامیه*، العصر الحدیث، قاهره،۱۴۱۰ه.ق.
۱۹. صعدی، احمد بن یحیی، *الایضاح- شرح المصباح الشهیر بشرح الثلاثین المسألة*، تصحیح: حسن بن یحیی الیوسفی، دارالحکمة الیمانیة، الطبعه الاولی، صنعاء،۱۴۲۰ه.ق.
۲۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الاولی، بیروت، ۱۴۰۸ه.ق.
۲۱. فرمانیان، مهدی، موسوی‌نژاد، سید علی، *تاریخ و عقائد زیدیه*، نشر ادیان، چاپ دوم، قم، تابستان ۱۳۸۹ه.ش.
۲۲. قاسم بن ابراهیم، یحیی بن حسین، *الأحکام فی الحلال و الحرام*، تحقیق: مرتضی بن زید المَحَطوَری الحسنی، مکتبهٔ بدر، الطبعه الثانیه، صنعاء، ۱۴۳۵ه.ق.
۲۳. همو، *دررُالأحادیث النبویة بالأسانید الیحیویّه*، تحقیق: عبدالله بن حمود العزی، موسسه الامام زید بن علی الثقافیّه، الطبعه الاولی، صنعاء،۱۴۲۲ه.ق.
۲۴. همو، *مجموع کتب و رسائل*، تحقیق: محمدقاسم محمد المتوکل، موسسه الامام زید بن علی الثقافیه، صنعاء، الطبعه الاولی، ۱۴۲۴ه.ق.
۲۵. قزوینی رازی، احمد بن فارس، *معجم مقاییس اللغه*، دارالفکر، بیروت، ۱۳۹۹ه.ق.
۲۶. مازندرانی، ملاصالح، *شرح أصول الکافی*، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۲۰۰۸م.
۲۷. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، انتشارات صدرا، تهران،۱۳۹۰ه.ش.
۲۸. مفید، محمد بن محمد، *الفصول المختارة*، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، چاپ اول، قم، ۱۴۱۳ه.ق.
۲۹. منصور بالله، قاسم‌بن محمد، *الاساس لعقائد الاکیاس فی معرفة رب العالمین و عدله فی المخلوقین و ما یتصل بذلک من اصول الدین*، مکتبة اهل البیتﷺ، صعده، ۱۴۲۱ه.ق.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

۳۰. منصور بالله، عبدالله بن حمزه، *الشافی*، مکتبه اهل البیت، الطبعه الاولی، صعده، ۱۴۲۹ه.ق.
۳۱. همو، *العقد الثمین فی احکام الائمه الهادین*، تحقیق: عبدالسلام بن عباس الوجیه، موسسه الامام زید بن علی الثقافیه، الطبعه الاولی، صنعاء، ۱۴۲۱ه.ق.
۳۲. مهدی لدین الله، احمد بن یحیی، *البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار*، مؤسسه الرساله، بیروت، بی‌تا.
۳۳. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۲ه.ق.
۳۴. نوبختی، حسن بن موسی، *فرق الشیعه*، دارالأضواء، بیروت، ۱۴۰۴ه.ق.
۳۵. نیشابوری، مسلم، *صحیح مسلم*، تحقیق: محمدفؤاد عبدالباقی، دارإحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۵ه.ق.
۳۶. هارونی، یحیی بن الحسین، *الدعامه فی الامامه*، تحقیق: ابراهیم یحیی عبدالله الدرسی، انتشارات المنصور بالله، الطبعه الاولی، صعده، ۱۴۳۹ه.ق.
۳۷. همو، *مجموع رسائل الإمام الهادی إلی الحق*، مؤسسه الإمام زید بن علی، صنعاء، ۱۴۲۱ ه.ق.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-04]